

سازمان «راه درخشنان» پرو

(کالبدشکافی یک فرقه ارتجاعی)

مارtin کوپل

ترجمه : پیروز فقحای دوانی

فهرست

۶.....	مقدمه
۷.....	کالید شکافی یک فرقه از بن ارجاعی
۱۴.....	آیا فقط سرکوب حاکم است؟
۳۱.....	پیشانگ راه درخshan که بود؟
۴۰.....	استالینیسم و پل بوت - یک مباحثه، دونامه به نشریه میلیتانت

نام کتاب	: سازمان راه درخshan - کالبدشکافی یک فرقه ارجاعی
نویسنده	: مارتین کوبل
متترجم	: پیروز فتحای دوائی
ناشر	: مترجم
حروفچینی	: ابوریحان - ۶۴۱۶۰۸۹
چاپ	: چاپخانه میهن
چاپ اول	: اسفند ۱۳۷۳
تیراز	: ۲۰۰ نسخه

حق چاپ برای ناشر محفوظ می باشد

مقدمه

بحران اجتماعی و سیاسی در نظام جهانی سرمایه‌داری، و نیز پامدهای ناشی از فروپاشی اردوگاه موسوم به «سوسیالیسم واقع‌موجود» که بحران جدی را در میان اکثریت احزاب کمونیست و چپ جهان دامن زده است، در میان روشنفکران و جوانان، بحثی برانگیخته مبنی بر این که چگونه راهی بیابند تا ضمن مقابله با تأثیرات جدی این بحران‌ها، جامعه را به سوی شکوفایی و پیشرفت همه جانبه، بسط عدالت اجتماعی، تأمین دمکراسی و حفظ صلح، پیش برانند.

آشنایی با اندیشه‌ها، برنامه‌ها، اعمال سازمانهای سیاسی (یا سیاسی- نظامی) از نقاط مختلف جهان و درک ماهیت و عملکرد آنها به این مباحثات یاری می‌رساند.

درک ماهیت ارجاعی سازمان «راه درخشنان»، پرورد راستای تحقق این هدف مؤثر می‌باشد. راه درخشنان، سازمانی است که تحت لواز کمونیسم ضمن تقلیل برای به دست آوردن قدرت، در پی درهم کوییدن رحمتکشان و تشکیلات آنها می‌باشد.

این کتاب توسط مارتین کوبل و بر پایه مقالاتی نوشته شده که در هفته‌نامه سوسیالیستی «میلیتانت»^۱ بین فوریه ۱۹۹۲ و ژوئن ۱۹۹۳ به چاپ رسیده است و سپس به عنوان یک کتاب جداگانه توسط انتشارات «پاپ فایندر»^۲ در سپتامبر ۱۹۹۳ چاپ گردید.

پیروز فتحای دواني

بهمن ۱۳۷۳

کالبدشکافی یک فرقه از بن ارتقای

راه درخشنان که آن را در زیان اسپانیائی « سن درو لومینوزو »^۱ می خوانند، در آغاز در مناطق روستایی جنوب غربی یعنی در میان منزوی ترین و از نظر اقتصادی عقب مانده ترین اقشار اجتماعی پرو پایه گذاری شد و در سال های پس از آن حدود فعالیت های خود را به داخل حلبی آبادهای بزرگ اطراف پایتخت، لیما، گسترش داد. این سازمان اعضاء خود را ابتدا از میان ساکنین روستاهای، دهستان و زاغه نشینان برگزید.

راه درخشنان سازمانی ارتقای است که روش های تروریستی را بر می گزیند تا سیاست های خود را به زحمتکشان تحمیل کند و آنان را از فعالیت های سیاسی دور براند. در عین حال این گروه از راه کمونیست نمائی و دولت سیزی عوام فربانه و هوچی گرایانه در پی جلب حمایت سیاسی است. « سن درو لومینوزو » مورد استقبال اقشار استثمار شده و مستأصل قرار گرفت. همانها که توسط آن فاجعه اجتماعی - اقتصادی غارت شده اند. به دعوت این سازمان پاسخ مثبت داده شد چرا که احزاب عمده راست دچار بحران هستند و نیز احزابی که مدعی اند برای زحمتکشان کار می کنند بی اعتبار شده اند.

شد. در ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ رژیم بیش از پانصد هزار نفر از کارکنان دولت را به طور ناگهانی اخراج کرد. این ضربات درآمد کارگران را باز هم کاهش داد. و بسیاری از پیشه‌های کوچک را به سوی ورشکستگی کشاند.

شرایط برای دهقانان از این هم بدتر است. اینان نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند و از سوی صاحبان ثروتمند زمین استثمار می‌شوند. بسیاری از دهقانان برگ کوکا عمل می‌آورند یعنی ماده خام برای تولید کوکائین؛ چرا که برای ادامه زندگی روی محصولات دیگر نمی‌توانند حساب کنند. پولی که در ازای کاشت لویبا، ذرت و برنج دریافت می‌کنند، آن چنان پایین است که حتی مخارج کاشت را تأمین نمی‌کند. دویست و پنجاه هزار کشاورز کوکا در پرو شصت درصد محصول کوکای دنیا را تولید می‌کنند که این کار آن تعداد انگشت شمار از سرمایه‌داران را که در کار خرید و فروش مواد مخدّر هستند و این کسب را در انحصار دارند به نوا می‌رساند. دولت پرو با تنزل بی شرمانه سطح زندگی زحمتکشان توانست در ابتدای ۱/۷، ۱۹۹۳، ۱ میلیارد دلار بدھی معوق را به IMF و بانک جهانی پردازد. در نتیجه صندوق بین‌المللی پول، IMF، رسم‌آرضاً خود را از برنامه صرفه‌جویانه فوجی مورو اعلام کرد و برای نخستین بار پس از ۱۹۸۶ حق برخورداری از گرفتن وام‌های بیشتر را به کشور عطا کرد.

زحمتکشان پرو به برقراری این شرایط تن نداده‌اند. در سال‌های اخیر معدن‌چیان، کارگران برق، معلمان و سایر اتحادیه‌ها اعتصابات و تظاهراتی به راه انداخته‌اند. علی‌رغم سرکوب و همدستی صاحب‌منصبان اتحادیه‌ها با کارفرمایان، گروه‌های کارگری مکرراً درگیر مبارزه و کشمکش با کارفرمایان هستند.

برای مثال در مارس ۱۹۹۳ هزاران نفر از کارگران بیمارستان‌ها و

فاجعه اجتماعی - اقتصادی

پرو، یکی از استثمار شده‌ترین کشورهای آمریکای لاتین، قربانی بحران اقتصادی جهانی شده است. از هر ۱۰ نفر پرورشی آماده کار ۶ نفر بی‌کار یا دارای اشتغال نیمه وقت هستند. امروز ۹۴ درصد از کارگران لیما از حداقل درآمد سرانه سال ۱۹۷۰ هم کمتر نصیب می‌برند؛ بیش از نیمی از بیست و دو میلیون نفر جمعیت کشور از گرسنگی رنج می‌برند.

شیوع وبا در آغاز دهه ۹۰ کشور را در بر گرفت. بیش از دو هزار و پانصد نفر را از بین برد و دویست و پنجاه هزار نفر را مبتلا ساخت. این بیماری که به سادگی می‌توان از شیوع آن جلوگیری کرد گسترش می‌یابد چراکه امکانات بهداشتی رضایت‌بخش نیست و امکان دسترسی به دارو برای اکثریت مردم وجود ندارد.

در همین حال، تجّار و بانکداران ثروتمند که اداره اقتصاد پرو را در دست دارند بیش از پیش شیره جان زحمتکشان را می‌کشند. در اوت ۱۹۹۰ آلبرتوفوجی مورو، فقط دو هفته پس از مراسم تحلیف ریاست جمهوری خودیک رشته اقدامات ریاضت‌کشانه بی‌رحمانه را به محرومین پرو تحمیل نمود تا خواسته‌های صندوق بین‌المللی پول،^۱ را در جهت بازپرداخت قروض خارجی بیست و دو میلیارد دلاری پرو برآورده کند.

دولت کمک‌های مالی (سویسید) خود راقطع و سیاست مهار قیمت‌ها را رها کرد و این منجر به رشد سی‌برابر قیمت بنزین و رشد هفت برابر قیمت برنج، شکر، روغن خوراکی و بقیه کالاهای اساسی شد. در دسامبر ۱۹۹۰ و فوریه ۱۹۹۲ افزایش سرسام آور قیمت‌ها باز هم بیشتر تحمیل

پرستاران به اعتراضی دو روزه دست زدند تا مخالفت خود را با اقدامات ریاست‌کشانه دولت نشان دهند. آنان در حالی که شعارهایی چون «نابود باد دستمزدهای بخور و نمیر» سر می‌دادند، به سوی وزارت بهداشت راهپیمایی کردند و شجاعانه به استقبال گاز اشک‌آور پلیس رفتند. فدراسیون سراسری کارگران پرو (CGTP) و اتحادیه معلمان چند راهپیمایی در حمایت از اعتضابات برگزار کردند.

دهقانان نیز در نقاط مختلف کشور برای دفاع از حداقل سطح زندگی به طور سازمان‌یافته‌ای دست از کارکشیده و به اعتضاب‌هایی دست زده‌اند.

سرکوب و حشیانه دولت

پاسخ رژیم سرکوب بی‌رحمانه بوده و تحت لوای مبارزه با ترویسم و قاچاقچیان موارد مخدوش، دو سوم کشور، از جمله لیما را در حالت فوق العاده نگاه داشته است. در دسامبر ۱۹۹۱ دولت فوجی مورو وضعیت فوق العاده اعلام کرد و به ارتش اختیارات تام داد: حق مصادره دارائی، احضار به خدمت سربازی، مجاز ورود به دانشگاه‌ها و زندان‌ها و در صورت عدم همکاری با نیروهای امنیتی و جبس شهروندان به جرم خیانت.

در آوریل ۱۹۹۲ فوجی مورو در جریانی که بعداً به نام «کودتا علیه خود» شناخته شد، اجرای قانون اساسی را به حالت تعليق درآورد و آزادهای مدنی را نابود کرد.

دستگیری‌های جمعی ترتیب داد و مجلس و دادگاه‌ها را تعطیل کرد. رئیس جمهور بسیاری از رقبای سیاسی را برکنار کرده یا به تبعید فرستاده و هم‌پیمان افسران عالی رتبه ارتش و پلیس مخفی شده است. بنا به گزارش

نیویورک تایمز، در لیمای امروز کارخانجات منطقه صنعتی مانند زندان‌های شده‌اند با درجه امنیتی بالا بر برج‌های دیده‌بانی، نگهبانان مسلح، سگ‌ها و گاهی حضور دائمی واحدهای ارتش. شکنجه، جبس و محاکمات فرمایشی از ویژگی‌های معمول مبارزه به اصطلاح ضد تروریستی دولت است. در بعضی موارد ارتش تمامی مردان یک شهرستان را که چریک‌ها در آن فعال بوده‌اند به بهانه همکاری با چریک‌های «سن درو لوینزو»، قتل عام کرده است. جوخه‌های مرگ دست راستی که وابسته به نیروهای ارتش هستند دهقانان و رهبران اتحادیه‌ها، روزنامه‌نگاران، فعالین حقوق‌بشر و کلا را هدف گرفته‌اند. بعلاوه ارتش در ۵۰۰ شهرستان، دهقانان را مجبور به تشکیل گروه‌های «دفاع مدنی» که به «رونداس»^۱ معروف هستند کرده است.

پرو هم‌اکنون کشوری با بالاترین تعداد زندانی و ناپدید شده در جهان است سازمان عفو بین‌المللی گزارش داد که نیروهای دولتی هزاران نفر را در دهه گذشته ریوده، شکنجه داده و شتابزده، محاکمه و اعدام کرده‌اند. تنها در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ نیروهای مسلح و جوخه‌های مرگ دست راستی ششصد نفر را «ناپدید» کرده‌اند که بیشتر آنها دهقانان بودند. در میان قربانیان اعضا اتحادیه‌ها، دانشجویان و فعالین سیاسی نیز وجود داشتند. بنا به اظهار گروه‌های حقوق بشر تقریباً تمامی زندانیان سیاسی متهم به «تزویریست» بودن می‌باشند،

دولت آمریکا در پرو به بهانه مبارزه با مواد مخدر دخالت نظامی کرده است: از سال ۱۹۸۹ کلاه سبزهای آمریکائی ۸۰۰ پلیس پروئی را در طرح «جلوگیری از تولید مواد مخدر در جنگل‌ها» تعلیم داده‌اند. نیروی

دریائی آمریکا نیروهای پروتئی را مخفیانه در زمینه جنگ‌های مناطق جنگلی و رودخانه‌ها تعلیم داده‌اند و افسران «اداره مبارزه با مواد مخدّر» را در پایگاه نظامی سانتالوسیا مستقر کرده‌اند. این پایگاه در «دره هولاگای علیا» واقع شده که یکی از مناطق تحت نفوذ راه درخشان می‌باشد.

به علت اعترافات بین‌المللی به وجود خفغان در پرو، واشنگتن به طور علنی خود را از فوجی مورو که در پی «کودتا علیه خود» بود کنار کشید و کمک‌های نظامی را قطع کرد. اما رئیس جمهور بیل کلینتون کمی بعد از اجرای مراسم تحلیف ریاست جمهوری خود اعلام نمود که پروازهای شناسائی ارتش آمریکا بر فراز پرو (که ظاهراً برای کمک به رژیم در مبارزه علیه قاچاق مواد مخدّر انجام می‌شوند) از سرگرفته خواهد شد. از سال ۱۹۸۰ در نتیجه برخوردهای سیاسی در پرو ۲۵۰۰۰ نفر کشته شده‌اند و ده‌ها هزار نفر از روستاهای فرار کرده‌اند. بحران شیرازهٔ مملکت را گرسیخته و توانائی رژیم در مهار آن را تحلیل برده است.

آیا فقط سرکوب حاکم است؟

آلبرتو فوجی مورو فقط با سرکوب حکومت نمی‌کند. رژیم وی از سوئی محصول بحران عمیق و فرباشی اقتصادی پر و از سوی دیگر محصول خدشه‌دار شدن اعتبار احزاب و سازمان‌های سیاسی سنتی می‌باشد.

در آغاز مبارزات انتخاباتی ۱۹۹۰ فوجی مورو با چهره‌ای نه چندان شناخته شده و با شعار ایجاد یک حکومت صدیق در این انتخابات پیروز شد. او رئیس جمهور آن‌گارسیا را که کاندید حزب حاکم «پیمان آمریکایی انقلابی خلق» (APRA)^۱ بود شکست داد. همین طور ماریو وارگاس یوسا داستان پرداز و نامزد گروههای راست را نیز مغلوب کرد. وی به مجرد انتخاب شدن سیاست‌های اقتصادی «شوك - درمانی» وارگاس یوسا را به کار گرفت و هم‌پیمان نزدیک ارتش منفور شد.

بیشتر احزاب پرو که خود را سوسیالیست و کمونیست می‌خوانند و عمده‌تاً در «چپ متحدد» و «حزب متحدد ماریانگویست» جمع آمده‌اند نیز به شدت بی‌اعتبار شده‌اند. اینان در انتخابات از فوجی مورو با عنوان نامزدی که کمتر از رقبای دیگرش بد است حمایت کردند. چپ متحدد پس از اینکه بعضی جناح‌های آن مقام‌های وزارت در دولت جدید را پذیرفتند دچار انشعاب شد. این احزاب متحدد پس از حمایت بخشی از آنها از

درخشان را نیز بست. امروز آنها دوره سکهٔ بحران سرمایه‌داری در پرو هستند. راه درخشان گروه کوچکی از روشنفکران طبقه متوسط است که در رأس یک ارتش چریکی روستائی با چند هزار نفر جنگنده قرار دارد. این سازمان جنگ چریکی خود را در ۱۹۸۰ در شهر « آیاکوچو » که در جنوب غرب واقع است آغاز کرد. گروهی از استادان و دانشجویان به رهبری « آیمال گازمن » استاد فلسفه، این سازمان را بنیان نهادند.

گازمن در یک مصاحبه مفصل در سال ۱۹۸۸ تأکید کرد ژوژف استالین آن شخصیت سیاسی‌ای است که بیش از دیگران وی را مجدوب کرده است. او می‌گوید:

« از دهه ۱۹۵۰ که به حزب کمونیست پرور، با گرایش به دیوان‌سalarی حاکم در مسکو، پیوستم، شخصیت رفیق استالین تأثیری عمیق بر من گذاشت. در مجادلات داخلی حزب در مورد سیاست‌های جهانی در دفاع از استالین قیام می‌کردم. »

این در زمانی بود که در اواخر دهه پنجاه دولت شوروی علنًا برده از بعضی بدترین جنایات استالین علیه طبقه کارگر بر می‌داشت. در اواسط دهه شصت این حزب استالینیست به دو جناح طرفدار مسکو و طرفدار دیوان‌سalarی پکن تحت رهبری مائوتسه تونگ منشعب شد. از آن پس بود که دسته‌بندی گازمن از گروه طرفدار چین جدا شد و نام حزب کمونیست پرور را گرفت، راه درخشان (PCP).

راه درخشان خود را در میان عبارت‌پردازی‌های استالینیستی به اصطلاح خودش « مارکسیسم - لینینیسم - مائوتیزم و اساساً مائوتیزم » پنهان می‌کند. آئین گازمن که به نام صدر گوتزالو شناخته شده، « اندیشه گوتزالو » نامیده می‌شود. راه درخشان چهره مدافعانه زحمتکشان را به خود

اقدامات سرکوب‌گرانه « ضد توریستی » رژیم، از نظر سیاسی بیشتر و بیشتر تحلیل رفتند.

محبوبیت فوجی مورو بعد از « کودتا علیه خود » در آوریل ۱۹۹۲، به ۸۱ درصد یعنی بالاترین سطح ثبت شده خود رسید. وی به دلیل منحل کردن و تعطیل دادگاه به اتهام فساد و بی‌لیاقتی، پشتیبانی گسترده‌ای به دست آورد. پس از این که رئیس جمهور ادعا کرد که به دو وعده انتخاباتی جامه عمل پوشانده، موقعیت وی باز هم مستحبکتر شد: یکی پائین‌آوردن تورم از ۷۶۰۰ درصد در سال به ۵۷ درصد و دیگری دستگیری رهبری سازمان راه درخشان.

وی با ژستی عوام‌فریبانه همچون یک منجی که بر مادراء احزاب سیاسی و طبقات قد برآراشت، با مشتی آهین، وعده صلح و ثبات می‌دهد از این نوع رژیمها که به « بنپاپریست » معروف‌اند در شرایط بحران‌های وحیم اجتماعی در نقاط دیگری از دنیا هم ظهور کرده‌اند.

در ژانویه ۱۹۹۳ نامزدهای « مستقل » همچون فوجی مورو با در پیش‌گرفتن شعارهای مبارزاتی چون « حرف بس است، کار کنیم » انتخابات محلی را در سراسر کشور به نفع خود تمام کردند. پیمان آمریکایی انقلابی خلق (APRA) تنها ۳ درصد از آراء را در لیما صاحب شد. احزابی که خود را سوسیالیست می‌نامند و در گذشته مقامات مهمی را در کنگره و حکومت‌های محلی در اختیار داشتند در این انتخابات درهم کوییده شدند.

ظهور راه درخشان

همان شرایطی که به ظهور فوجی مورو انجامید نطفهٔ پدیده راه

با تهدید کارفرمایان و دولت به کار خوانده شدند. گروه چریکی مزبور چندین راننده اتوبوس و تاکسی را که به سر کار رفته بودند کشتند. خطمشی اصلی راه درخشنان سوء قصد به جان افراد کلیدی است. در یکی از اسناد سال ۱۹۹۱ این گروه سیاست خود را چنین تشریح کرد: انهدام گزینشی دشمنان شناخته شده خلق (افسران نیروهای مسلح، فعالین دولتی، شهروندان و بخشدارانی که دعوت حزب به استعفا را نادیده می‌گیرند) و خبرچین‌ها. این چریک‌ها دوست و پنجاه شهردار و دیگر مقامات محلی را در چند سال گذشته کشته‌اند. مدرسه‌ها، درمانگاه‌ها، هتل‌ها، ادارات پست، خطوط راه‌آهن و معادن را منفجر کرده‌اند.

تشکیلات این گروه همچین روش‌های تروریستی خود را در مورد اتحادیه‌ها و تشکیلات دهقانی و احزاب چپ سیاسی نیز به کار می‌گیرد. بین سال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۸۹، پنج رهبر معدنچیان و رهبر اتحادیه کارگران نساجی و تعداد بی‌شماری از اعضای فدراسیون دهقانی پرو را به قتل رساندند. تنها در پنج ماه اول سال ۱۹۸۹ پنجاه رهبر اتحادیه‌ها را در سطح کشور ترور کردند. سندرو رهبران PUM و اتحاد چپ را به تیر بست و حملاتی علیه MRTA (سازمان انقلابی توپاک آمارو)، یک گروه چریکی دیگر، ترتیب داد.

راه درخشنان روشن ضد کارگری خود را در یورش به اتحادیه‌های کارگری چنین توجیه می‌کند که «اشرافیت کارگری باید از میان برود». این تشکیلات هیچ نقشی در اعتصابات عمومی و تظاهرات اتحادیه‌ها در طول دهه گذشته نداشته است. به جای این کار دسته‌های هوادار خود را تشکیل داده و کارگرانی را که در اعتصابات مسلحانه وی شرکت نمی‌کنند

گرفته است. اما هدف وی جایگزینی حکومت کنونی، و تحمل دستگاه حکومتی خود، با تهدید و ارعاب، بر شانه‌های کارگران و کشاورزان می‌باشد. این گروه بخشی از جنبش طبقه کارگر در پرو نیست. راه درخشنان با اعمال خود با طبقه کارگر همچون دشمنی برخورد می‌کند که می‌باید در هم کوییده شود و یا خنثی شود.

تشکیلات این سازمان نسبت به هر عملی که کارگران و دهقانان به نفع خود انجام دهند خصمانه برخورد می‌کند و این وابستگی رهبران آن را به طبقه متوسط نشان می‌دهد. راه درخشنان سعی براین دارد که زحمتکشان را از فعالیت‌های سیاسی دور سازد و ترس، انفعال و وابستگی به منجی یعنی گازمن و دار و دسته‌اش را در آنها القاء کند.

یک مثال روشن از خطمشی سیاسی سندرو لومینوز و اعتصابات مسلحانه‌اش علیه دولت است. این عملیات نه تنها گوشاهی از مبارزات کارگران نیست بلکه علیه آنهاست. راه درخشنان برای جلوگیری از هرگونه تحرّک کارگران و اتحادیه‌های آنها، به آنها فرمان ماندن در خانه یا پذیرفتن خطر کشته شدن را می‌دهد.

در ژوئیه ۱۹۹۲ سازمان راه درخشنان «اعتصاب مسلحانه» را در شهرهای بزرگ پر اعلام کرد. علنًا به کارگران اخطار داد ۴۸ ساعت در خانه بمانند در غیراین صورت منتظر عاقب وخیم آن باشند. و برای به کرسی نشاندن نظرات خود بمبگذاری در اتومبیل‌ها و به آتش کشیدن اتوبوس‌ها را پیشه کردند. در لیما تعدادی از مراکز کار از جمله شرکت گاز، بانک‌ها و فرودگاه را بمبگذاری کردند. یک بمبگذاری پنج کارگر آمریکائی فرودگاه را مجرروح کرد.

بسیاری از کارگران از بیم مجازات در خانه ماندن. در حالی که دیگران

سندرو لومینیوزو را چنین توضیح داد:
 «باید از طریق عملیات کوینده به توده درس داد تا بتوان نظرات خود را به ذهن آنها نشاند.»

هدف سندور: کارگران و کشاورزان

اما هدف اصلی این حملات دولت نیست؛ بلکه کارگران و کشاورزان است. ترور یک رهبر اتحادیه، صرف نظر از این که چقدر فاسد باشد یا طرفدار کارفرما یا تا چه حد ممکن است مورد بیزاری اعضاء باشد، حمله‌ای علیه اتحادیه است. این عمل فضای ترس و محافظه کاری در میان کارگران اشاعه می‌دهد، فضایی که توانایی آنها را در تبادل نظر و بررسی آزادانه خطمشی‌ها برای سازماندهی یک مبارزه به بند می‌کشد. حقوق دمکراتیک، سلاح‌های حیاتی کارگران و دهقانان برای دفاع از حقوق طبقاتی خود می‌باشد.

ماهیت ضد طبقه کارگر سندرو در این واقعیت منعکس است که به جای متحدد کردن طبقه کارگر در سطح ملیت‌ها، مشوق میهن‌پرستی کورکورانه است. این گروه، پرونی‌های خارجی تبار را مسؤول تورم اقتصادی می‌داند، نه مشکل اصلی یعنی حاکمیت سرمایه‌داری را.

راه درخشنan با این عوام‌فریبی از تنفس عمیق اکثریت سرخپوست و مستیزو^۱ نسبت به تبعیض‌نژادی سازمان یافته‌ای که طبقه حاکم عمدتاً سفیدپوست ترویج و تشویق می‌کند، سوء استفاده می‌کند. نماینده راه درخشنan، آدولفو اولاچیا، در مصاحبه‌ای با مجله اکسپرسو (چاپ لیما) در

اکتبر ۱۹۹۱ در لندن چنین گفت:

تهدید می‌کند. آنگاه که کارگران علیه کارفرمایان یا دولت اعتصابات می‌کنند، سندرو این مبارزات را به عنوان یک تهدید ارزیابی می‌کند و سعی در تلاشی آنان دارد. نمونه بارز آن در ۱۹۸۹ در اثنای یک کارزار مهم کارگری اتفاق افتد.

در آغاز سال ۱۹۸۹ اتحادیه معدنچیان که برای یک قرارداد جدید مبارزه می‌کرد با حمله هماهنگ دولت و صاحبان سرمایه بزرگ رو به رو شد. یک گروه شبه نظامی دست راستی دیگر کل اتحادیه را ترور کرد. در این موقع راه درخشنان علیه معدنچیان به مبارزه برخاست و سه رهبر برجسته اتحادیه را به قتل رساند.

در اوت همان سال، چند روز قبل از زمانی که معدنچیان قرار بود یک اعتصاب سرتاسری برپا کنند، سندرو به معادن موروکو چا حمله کرد. این معادن که در بلندی‌های مرکزی پرو واقع شده از مراکز قدرت اتحادیه بودند. در این حمله آنان تعدادی از تجهیزات معدن را نابود کردند. این عمل تحریک‌آمیز راه‌گشای دستگاه حکومتی برای دخالت مستقیم در اعتصاب شد. دولت نیروی نظامی گسل کرد. اعتصابیون را بازداشت کرد و به دفاتر اتحادیه هجوم برد و استناد آنها را به چنگ آورد و نابود کرد. معدنچیان در گردهمائی خود برای محافظت از اعتصابیون در مقابل حمله تصمیم به تشکیل گروه‌های دفاع گرفتند. آنان با این که با به دست آوردن تعدادی از خواسته‌های خود پیروز شدند، اما در عین حال ناچار بودند در مقابل کوشش‌های سندرو برای محدود کردن فضای مبارزه سیاسی باشستند.

گازمن در مصاحبه ۱۹۸۸، در حالی که نفرت خود را از زحمتکشان آشکار می‌کرد، اهداف پشت پرده بمبگذاری‌ها و سوء قصد های منظم

راه درخشنان

مشکل این است که پروکشوری است که توسط افرادی از نسل بیگانه اداره می شود. مثلاً آسپانیائی ها و افرادی از ملیت های دیگر و به تازگی ژاپنی ها.

در اینجا اشاره وی به فوجی مورو است که ژاپنی تبار می باشد. و کم نیستند از این گونه دورگه های پرونی. در جولای ۱۹۹۱ اعضای سندرولومینزو به عنوان بخشی از این مبارزه میهن پرستانه کورکورانه یک کشاورز مرغدار پرونی - ژاپنی را به قتل رساندند. و در چند مرکز تجاری ژاپنی ها بمب گذاری کردند. در مزرعه ای سه تکنیسین ژاپنی را کشتند و روی دیوارهای محوطه با زنگ پاش شعارهای ضد ژاپنی نوشتند. دولت ژاپن در پاسخ این اعمال بیشتر متخصصین خود را، که برای کمک به دولت پرو فرستاده بود، از کشور خارج کرد.

چریک راه درخشنان همچنین کشیش ها و راهبه های آمریکائی تبار و اروپائی تبار را به قتل رسانده اند. این گروه خود به انجام این عملیات اقرار می کند. در ایالات متحده یک گروه طرفدار سندرو به نام « کمیته حمایت از انقلاب پرو » در جزو های که به چاپ رسانده اند چنین گفتند:

« راه درخشنان تعداد انگشت شماری از کشیشان را هدف گرفته است مانند پدر ماریانو (یک مبلغ مذهبی از ایالات متحده) ، اما این عملیات با دقت زیادی انجام شده است. »

مثالی دیگر از نظرگاه ارتقای بین المللی و بیگانه هراسی این گروه بمب گذاری هائی بود که اوایل ۱۹۸۰ علیه سفارت های کوبا، نیکاراگوا، چین و شوروی به راه انداخت و بهانه اش مبارزه علیه « تجدیدنظر طلبی » بود.

به جای سازماندهی کارگران برای مبارزه با کار فرماها، کارخانجات را

آیا فقط سرکوب حاکم است؟

که محل کار آنان است بمب گذاری می کنند یا به آتش می کشند. بخصوص آن کارخانجاتی را که متعلق به غیر پرونی ها هستند. وقتی مخالفت گسترشده کارگران با این گونه عملیات به آنها گوشزد می شود پاسخ سخنگوی سندرو، اولاً چیا، فقط این است:

« خوب این یکی از مسائلی است که از انقلاب ناشی می شود.
خلق سرانجام آن را درک خواهد کرد. »

سندرو لومینزو صراحتاً چشم انداز رهبری یک مبارزه انقلابی توسط طبقه کارگر را مردود می شمارد. در جزو های که به تازگی منتشر شده می گوید:

« جنگی که توسط راه درخشنان هدایت می شود عمدتاً یک جنگ دهقانی است. اگر چه درگیری ها و عملیات دیگری در شهرها نیز انجام می گیرد، اساس آن در مناطق روسنایی است و سیاست آن اساساً محاصره شهرها از طریق روسنایها می باشد. »
از نقطه نظر این دیدگاه لیما شهری که یک سوم جمعیت کشور را در خود جای داده مانند دیگر شهرها « دژ ارتجاع » است که بایستی از بیرون به دام انداخته شود.

راه درخشنان، علی رغم تبلیغاتی که می کند، دوست دهقانان نیز نیست. یک زن پناهنده روسنایی می گوید:

« در ابتدا سندروها به نظر خوب می رسیدند. مقاماتی را که بی عدالتی روا داشته بودند سر جای خود نشاندند. اما بعد نیش خود را فرو کردند. آنها، هم از ما غذا و جا خواستند و هم شوره ای و فرزندانمان را برای جنگیدن با مناطق دیگر برندند. آنها دام های ما را نیز برای غذا دادن به « رفقا » از ما گرفتند. »

وی افزود:

«بعد از این که راه درخشنان از شهرستان بیرون رفت، نیروهای نظامی دولتی وارد شدند و چند دهاتی را دستگیر و «نایدید» کردند. این مثالی است از این که چگونه چریک‌ها دهقانان را بدون کمترین وسیله دفاعی در دسترس تعدی دولت قرار می‌دهند.» در حقیقت راه درخشنان برای جلوگیری از تلاش مستقل دهقانان در جهت سازماندهی و دفاع از منافع خود، از ترور و سرکوب استفاده می‌کند. این گروه کار اشتراکی اجرایی را به جای تعاون داوطلبانه به کشاورزان تحمیل می‌کند. کروں اندریاس در شماره دسامبر ۱۹۹۲ روزنامه پرواسکولارز که طرفدار راه درخشنان است در گزارشی در مورد دره هوالاگا که محل کشت کوکاست می‌نویسد:

«دهقانان ورود نیروهای نظامی دولتی را خوش آمد گفتند زیرا سندرو آنان را ناجار به کشت محصولات غذائی می‌کرد و از ورود مواد غذائی به منطقه جلوگیری می‌نمود. البته حضور ارتش تنها گرفتاری کشاورزان را بیشتر کرد.

بعلاوه سندرو با تبلیغ خودکفایی محلی باعث ژرفتر شدن انزوا و عقب‌ماندگی‌ای می‌شود که دهقانان با آنها دست به گریبان‌اند و سرمایه‌داران از این انزوا برای پراکنده نگاهداشتن دهقانان استفاده می‌کنند.»

از همه بالاتر این که راه درخشنان تعصبات ضد طبقه کارگر را درباره شهرهای «فاسد» و اتحادیه‌های کارگری القاء می‌کند و برای جلوگیری از اتحاد کارگران و کشاورزان در سطوح ملی و بین‌المللی نظرگاه سوسیالیسم ملی ارتجاعی را بال و پر می‌دهد.

جادبه راه درخشنان

آیا چنین سابقه خشونتی علیه طبقه کارگر و دهقانان به معنی این است که راه درخشنان هیچ پشتوانه مردمی ندارد؟ خیر. همانند رژیم فوجی مورو، سندرو تنها از راه ترور حکم نمی‌راند. این گروه چریکی مانند رئیس‌جمهور پرتوی توانسته است پشتیبانی درمانده‌ترین و نومیدترین لایه‌های اجتماعی را به چنگ آورد. این سازمان خود را راهگشای رهانی از فساد اجتماعی و سقوط اقتصادی کشور و جایگزینی برای احزاب ورزشکسته سیاسی می‌نمایاند. یکی از ساکنین حلبی آبادها که حامی این چریک‌هاست گفت: «۱۶۰ سال حکومت، حکومت ثروتمندان بوده است حالا توبت ماست.»

راه درخشنان از میان زیبده‌ترین فعالین سیاسی و مبارزین راسخ طبقه کارگر نیرو نمی‌گیرد، یا حتی از میان فعالین کهنه کار دهقانان. اساساً کارگران را جلب نمی‌کند و بیش از همه، ساکنین روستاها و دهقانان دورافتاده در عقب‌مانده‌ترین مناطق روستائی و در کنار آنها ساکنان حلبی آبادها بخصوص جوانان بیکار را جذب می‌کند.

سندرو هم اکنون ۵۰۰۰ جنگده در اختیار دارد و در ۱۹ استان از ۲۴ استان مانند منطقه آندین آیاکوچو با آزادی نسبی فعالیت دارد. راه درخشنان توانسته است با وعده «زمین از آن کسی است که آن را شخم می‌زند»، حمایت گروهی از دهقانان را جلب کند. چریک‌ها در مناطق تحت کنترل خود، زمینداران، قضات و مسؤولین فاسد را اعدام می‌کنند. راه درخشنان در مناطقی که کوکا تولید می‌شود از دهقانان در برابر دولت و بعضی قاچاقچیان مواد مخدّر حمایت می‌کند و به جای آن طلب «مالیات»

تبلیغ جاذبه‌های نظم، ثبات، قوانین مؤکد اخلاقی و پرستش شبه‌مذهبی یک مقام برتر « خردمند » صدرگو تراولو، بخصوص به سمت زنان جهت‌گیری شده است. بار فروپاشی اجتماعی خصوصاً بر دوش زنان روستائی است که نه تنها مسؤول بزرگ کردن کودکان اند بلکه اغلب وقتی مردان در پی کار به شهرها روانه می‌شوند، مسؤولیت نان دادن به خانواده را نیز بر عهده دارند.

بنابراین راه درخشنان تعداد قابل توجهی از زنان را به صفوی خود جلب کرده است. نه از میان مبارزین کهنه‌کار در کارخانه‌ها و در جنبش دهقانی، بلکه از میان اقشاری که با کمترین تجربه سیاسی و ساکن دورافتاده‌ترین مناطق و آنان که در مقابل عوام فربیان تندرو بیش از دیگران آسیب‌پذیرند. این زنان به سازمانی وارد نمی‌شوند که اعتماد به نفس آنها را قوت بخشد و آنان را به این که خود بخشی از یک طبقه هستند آگاه سازد. بلکه به آنها می‌آموزد تا همچون پیروان کور عمل کنند و مانند فدائیانی عمل نمایند که باید مطیع شریعت یک فرقه والامقام و دارای سلسله مراتب باشند.

دستگیری و محکمه نمایشی گازمن

اعمال ارتقایی راه درخشنان نفرت اکثریت کارگران پرونی را برانگیخته و حکومت فوجی مورو با سوءاستفاده از این نفرت برای سرکوب هرچه بیشتر حقوق دمکراتیک از دستگیری اعجاب‌برانگیز گازمن در سپتامبر ۱۹۹۲ بهره برد. رژیم یک دادگاه نظامی نمایشی علیه گازمن ترتیب داد که بیشتر تعهدات قانونی را زیر پا گذاشت. یک قاضی کلاه‌گیس به سر ناشناس ریاست دادگاه را به عهده داشت. وکلای متهم

و پشتیبانی دارد. در نوامبر ۱۹۹۱ لوئیس آرک بورجا سخنگوی سندرو در مصاحبه با مجله اکسپرسو چنین گفت:

« سازمان راه درخشنان توانسته برگ‌های کوکا را با قیمت بیشتری بفروشد و در نتیجه از پشتیبانی کشتکاران کوکا که به سازمان مالیات پرداخت می‌کنند برخوردار شود. »

در عین حال این گروه با واسطه‌گری برای « تعاونی » قاچاقچیان، جزء جدائی ناپذیر دنیای فاسد و پر منفعت دلالان مواد مخدّر و پلیس شده است. آنچه راه درخشنان بیش از هر چیزی و عده می‌دهد « نظم » است. این گروه کمیته‌هایی در روستاهای ایجاد می‌کند که قوانینی سخت برای اداره امور محلی و سازماندهی کارکشاورزی وضع می‌نمایند. این کمیته‌های ۵ نفره با نظارت یک عضو ثابت سندرو اداره می‌شود. این عضو ثابت آنچنان که در یکی از اسناد آنها آمده است: « به اصطلاح نماینده پرولتاریا » است.

گزارشگر نیویورک تایمز به دیداری حلبی آبادی واقع در خارج لیما به نام روکانا رفت. وی این محل را که زیر نظر راه درخشنان اداره می‌شود چنین تشریح کرد:

« محلی که با دیوارهای بلند، برج‌های دیده‌بانی و سنگرهای محافظت شده. با چاهه‌هایی که همیاری حلب‌نشینان حفر شده و با تیرهای چراغ برق و خیابان‌هایی که در آنجا طراحی کرده‌اند. »

وی اضافه کرد:

« میدانی نیز برای محکمات مردمی و شلاق‌زدن روسپی‌ها، دزدان، هم‌جنس‌بازان، معتادین و آنان که همسرانشان را کتک می‌زنند طرح ریزی کرده‌اند. »

نشده بود به اعتصاب دست زده بودند. دوازده نفر از اعتصابیون زندانی شدند.

تعداد بی شماری از طرفداران حقوق بشر نقض فاحش حقوق قضائی در جریان محاکمه گازمن و درخواست برقراری حکم اعدام از جانب رژیم و دیگر بی عدالتی ها را محکوم کردند. آنها به این حقیقت واقف اند که جریان محاکمه یک نمایش مسخره برای توجیه عملیات سرکوب گرانه رژیم بود.

اما حامیان راه درخشنان در چند کشور دست به فعالیت تبلیغی و تهییجی برای هواداری از گازمن زده اند، هواداری از کسی که خود کمتر اهل حفظ حقوق دمکراتیک است. آنان در ژانویه ۱۹۹۳ اطلاعیه یک صفحه ای در ویلچ ویس در نیویورک و لا آپیتون اسپانیائی زبان در لوس آنجلس به چاپ رساندند. عنوان آن چنین بود: « از زندگی آیمال گازمن دفاع کنید ».

این اطلاعیه به امضاء تنی چند از روشنفکران برجسته، مدافعين حقوق مدنی و شخصیت های سرشناس رسید. در میان آنان می توان از رمزی کلارک دادستان کل سابق آمریکا، استانلی آرونونیز نویسنده، آکانر خواننده، امیری برکا از فعالین سیاسی، دنیس بروتوس زندانی سیاسی سابق آفریقای جنوبی، روزاریو ایبارا عضو فعال حقوق بشر مکزیک، مانینگ مارابل سیاسی نویس و ولیام کانستلر وکیل حقوق مدنی نام برد.

همفکران راه درخشنان در ایالات متحده و بریتانیا این مبارزه را سازماندهی می کنند. گروه اصلی ای که در آمریکا از سندرو لومینزو حمایت می کند، « حزب کمونیست انقلابی » است.

اجازه نیافتند هیچ شاهدی را فراخواند و تنها دوبار به آنها اجازه داده شد که با موکل خود ملاقات کوتاهی انجام دهند. هیچ یک از مردم اجازه ورود به دادگاه نداشتند. حتی گروهی از ناظرین قضائی کشورهای آمریکا، کانادا و آلمان اجازه ورود نیافتند. رژیم با گذاردن گازمن در یک قفس فلزی و پوشاندن لباس راه زندانیان وی را به تمسخر گرفت.

گازمن محکوم به خیانت شد و به همراه بقیه رهبران رده بالای راه درخشنان به زندان ابد محکوم و در یک پایگاه نیروی دریائی به بند کشیده شد.

هدف سیاسی از این محاکمه دستاویز قراردادن آن برای هجوم بیشتر به آزادی های مدنی بود. در اوایل ۱۹۹۳ رژیم لایحه قانون اساسی جدید را به کنگره ارائه داد. قانونی کردن حکم اعدام یکی از مواد آن بود که حکام پرور از آن برای ایجاد رعب و وحشت در میان مبارزین طبقه کارگر و مابقی فعالین سیاسی استفاده خواهد کرد.

در قانونگذاری جدید احکام حبس ابد برای معلماتی که از راه درخشنان طرفداری کنند و یا برای روزنامه نگارانی که به تفسیر رژیم متهم به « توجیه تزویسم » هستند در نظر گرفته شده است. در ژانویه ۱۹۹۳ هیأت های دادرسی نظامی آلفدو کرسپو و جورج کارتاجینا را که وکالت رهبران راه درخشنان را به عهده داشتند به اتهام خیانت محکوم به حبس ابد نمودند.

زحمتکشان هدف اصلی این اقدامات سرکوب گرانه هستند. برای نمونه، رژیم در چنین قضائی، در فوریه سال ۱۹۹۳، پلیس ضد شورش را برای ضرب و شتم گروهی از کارگران شهرداری لیما به حرکت درآورد. این کارگران برای گرفتن حقوق عقب افتاده خود که از ماه دسامبر برداخت

اماً سندرو، یک سازمان انقلابی نیست. هماورد امپریالیسم هم نیست. گازمن و گروهش رهبران کارگران و دهقانان پرو نیستند. راه درخshan نقطه مقابل چشم انداز کمونیستی و جهان وطنی را ارائه می‌دهد. خطمشی آنها تحمیل حکومتی است که به نام کمونیسم قدرت را در دست دار و دسته رهبری خوده بورژوازی مرffe سندرو قرار می‌دهد. و این در حالی است که کارگران و کشاورزان پروئی را در هم می‌کوبند. این گروه نقاط مشترک فراوانی با خطمشی ارتجاعی دار و دسته تروریست خمر سرخ و به سردستگی پل پوت دارد. که بیش از یک میلیون نفر از مردم کامبوج را بین سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۹ قتل عام کرد.

جنایاتی که راه درخshan علیه زحمتکشان مرتکب شده غیرقابل دفاع است. فعالیت‌های تبلیغاتی سیاسی‌ای که توسط حامیانش انجام می‌گیرد کوچکترین بهره‌ای برای پیشبرد مبارزه آزادیخواهانه در پرو ندارد، لذا نمی‌توان از آن حمایت کرد.

در عین حال، فوجی مورو نیز صلاحیت اخلاقی و سیاسی لازم برای قضاوat در مورد گروه گازمن را ندارد. حامیان حقوق دموکراتیک بایستی تهاجم رژیم پرو علیه حقوق دمکراتیک از جمله محاکمه غیرقانونی و محکومیت گازمن را محکوم کنند.

آلترناتیو طبقه کارگر

آیا آلترناتیوی برای رژیم کاپیتالیست و سازمان راه درخshan وجود دارد؟ بله. طبقه کارگر تنها طبقه‌ای است که در جامعه امروزی می‌تواند رهبری مبارزه علیه حاکمیت سرمایه‌داری را به عهده بگیرد، حکومت زحمتکشان را برقرار کند و تلاش برای پی‌ریزی سوسيالیسم را آغاز

ادعا می‌شود که این مبارزه‌ای است برای به دست آوردن آزادی‌های مدنی. اماً در واقع کوشش متعصبانه‌ای است که در پی حمایت سیاسی از راه درخshan می‌باشد و سعی در لپوشانی ماهیت آن سازمان دارد. اطلاعیه مزبور می‌گوید:

« هیچ ناظر مطلع و حقیقت جو در پرو از هر عقیده سیاسی که باشد نمی‌تواند این حقیقت را کتمان کند که دکتر آبیمال گازمن رهبر شناخته شده میلیون‌ها دهقان، کارگر، دانشجو، روشنفکر و دیگر اقشار جامعه است. به هیچ روی نمی‌توان جنگ ۱۲ ساله‌ای را که وی رهبری کرده با انگ اعمال تروریستی رد کرد. به هیچ روی نمی‌توان نقش دکتر گازمن به عنوان رهبر اسیر یک حزب و ارتش انقلابی را منکر شد. »

اطلاعیه اعلام می‌کند: « رهبر راه درخshan بایستی همانند سایر زندانیان ضدامپریالیسم ارزیابی شود ». بعضی نیروهای لیبرال و تندرو، مانند بسیاری که آن اطلاعیه را امضاء کردند، به شدت از نظرگاه سیاسی راه درخshan دورند. اماً اظهار می‌دارند که راه درخshan به هر حال یک سازمان انقلابی است و لااقل نماینده بخشی از ستمدیدگان است.

برای نمونه روزنامه «جهان کارگران»، ارگان «حزب جهان کارگران» در ایالت متحده در سر مقاله خود چنین عنوان کرد: « فرمانده‌های راه درخshan نه تنها زندانیان سیاسی‌اند بلکه رهبران مبارزه مردم تحت ستم پرو هم می‌باشند ». در مقاله دیگری در آن روزنامه چنین آمده: « تنها « جرم » گازمن رهبری یک مبارزه توده‌ای علیه بانک‌های آمریکائی و بنگاه‌هایی است که مردم پرو را استثمار می‌کنند می‌باشد ».

نماید. به مثابه یک طبقه تولیدکننده و بدون مالکیت که در کارخانه‌ها، معادن و کارگاهها متمرکز است تنها طبقه‌ای است که دارای وزنه اجتماعی و آگاهی بالقوه طبقاتی لازم برای قوام بخشیدن اتحاد با دهقانان و دیگر تولیدکنندگان خردپا می‌باشد و قادر است مبارزه‌ای را به نفع همه ستمدیدگان رهبری کند.

یک جنبش سیاسی، مانند راه درخشان، که زیر نفوذ دیگر طبقات اجتماعی باشد و بر ضد طبقه کارگر عمل کند، قطعاً می‌تواند تندرو باشد اماً تندروئی از بن ارجاعی.

در چند دهه گذشته، زحمتکشان پرو توانائی خود را در رهبری مبارزات توفنده به نمایش گذاشته‌اند. از جنبش دهقانی توده‌ای دهه پنجاه و شصت که نظام نیمه فتووالی در مناطق روستائی را در هم شکست تا اعتصابات عمومی سال ۷۷ در شهرها که چند سال بعد به دیکتاتوری نظامی خاتمه داد.

حال که کارگران و کشاورزان پرو برای ایجاد آن رهبری انقلابی که میلیون‌ها نفر را به حرکت درآورد تلاش می‌کنند تا بتوانند در مقابل حاکمان سرمایه‌دار از منافع خود در داخل و خارج از کشور دفاع کنند، آنها باید بتوانند و قطعاً خواهند توانست با باند راه درخشان درافتاده و آن را شکست دهند.

پیشاہنگ راه درخشان که بود؟

درسه‌هایی از مارکس و انگلس

روزنامه‌ها و سیاستمداران سرمایه بزرگ معمولاً سازمان چریکی راه درخشان پرو را تروریست، پرخاشجو، کمونیست، متعصب یا ترکیبی از این برجسب‌ها توصیف می‌کنند. اما هیچ یک از اینها شخصیت سیاسی این گروه ارتجاعی و بیزار از طبقه کارگر را که به دروغ خود را کمونیست می‌نمایاند نشان نمی‌دهد.

این مفسران قادر نیستند توضیح دهند که چرا راه درخشان از یک سو علیه کارگران و کشاورزان از ارعب و خشونت استفاده می‌کند و از سوی دیگر حمایت لایه‌های معینی از مردم پرو را جلب می‌نماید.

از طرف دیگر بعضی نیروهای تندرو که ادعای طرفداری از طبقه کارگر را دارند، بخصوص آنها که در خارج از پرو به سر می‌برند چنین استدلال می‌کنند که شاید این ایراد به راه درخشان وارد باشد که اقدامات غیرقابل توجیهی علیه جنبش طبقه کارگر انجام داده است. با این وجود صلاحیت یک سازمان انقلابی را داراست. اینان می‌گویند هرچه باشد مگر نه این است که این گروه در میان بسیاری از دهقانان که یک طبقه استثمار شده‌اند پیروانی دارد؟ آیا این که راه درخشان در جهت سرنگونی رژیم سرمایه‌داری پرو مبارزه می‌کند، آنان را در زمرة گروه‌های متفرقی قرار نمی‌دهد؟

هیچ چیز منحصر به فردی در خصوص راه درخshan وجود ندارد. همان شرایط اجتماعی و سیاسی که این پدیده را در پرو بوجود آورده‌اند در گذشته نیز تشکل‌های مشابه دیگری را در سایر کشورها بوجود آورده است.

بیش از یک قرن پیش کارل مارکس و فردریش انگلس رهبران اصلی جنبش انقلابی طبقه کارگر در زمان خود، مبارزه‌ای را علیه گروهی به رهبری میخانیل باکونین که ویژگی‌های مشترک فراوانی با راه درخshan امروزی داشت رهبری کردند. نوشه‌های آنها در مورد این تجربه، ابزار بی‌نهایت مفیدی برای درک جریانات امروز در پرو و نقاط دیگر جهان است.

در اوخر ده ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ مبارزات طبقه کارگر در اروپا شکوفا شد. در این سالها جنبش کارگری در این قاره از بیشترین قدرت برخوردار بود. در سال ۱۸۶۴ در دل این مبارزات انجمن بین‌المللی کارگران که به نام بین‌الملل اول نیز شناخته شده تشکیل شد. این انجمن یک سازمان گستردۀ سیاسی به رهبری مارکس، انگلس و چند تن دیگر بود که دهها هزار نفر از کارگران در چندین کشور به عضویت آن در آمدند. در این انجمن چندین جریان سیاسی فعالیت داشتند.

بین‌الملل به کارزار اعتصاب‌هایی پیوست که خود بخشی از مبارزه برای هشت ساعت کار در روز بود. این سازمان به حمایت از پیکار ضد برده‌داری در ایالات متحده و جنبش استقلال طلبانه لهستان برخاست. وقتی کارگران پاریس اولین حکومت کارگری انقلابی، یعنی کمون پاریس را در سال ۱۸۷۱ برقرار کردند انجمن بین‌المللی کارگران پیکار سیاسی بزرگی را در دفاع از آن آغاز کرد.

مارکس و انگلس تلاش می‌کردند تا یک حزب انقلابی کارگری را که ریشه در مبارزات توده‌ای طبقه کارگر داشته باشد بنایتند. هدف آنها رهبری زحمتکشان در عمل بود تا آنان به لیاقت و توانایی خود در اداره جامعه ایمان یابند. مارکس و انگلس در این مبارزات تلاش می‌کردند تا کارگران را به سوی چشم‌انداز کمونیستی و جهان وطنی جلب نمایند.

میخانیل باکونین یک مبارز تندرو روسی بود و در جریان کاملاً متفاوتی به نام انجمن بین‌المللی دموکراسی سوسیالیستی^۱ را رهبری می‌کرد که مبنای فکری آن آنارشیسم بود. یعنی تفکری که دولت و نه نظام سرمایه‌داری را ریشه دشواری‌هایی می‌داند که باید از میان برود.

باکونین اینطور استدلال می‌کرد که کارگران بایستی از فعالیت‌های سیاسی حذر کنند و تهاکاری که می‌باید انجام دهند این است: اعلام یک اعتصاب عمومی و سپس انتظار برای سقوط رژیم کهنه. به جای برقراری یک حکومت کارگران و کشاورزان وی اعلام کرد: دولت - همه دولت‌ها - باید طی حکمی نابود شوند.

اختلاف این دو نظرگاه سیاسی بر سر سوالی سرنوشت‌ساز است: امروزه کدام طبقه اجتماعی توانایی رهبری یک انقلاب و دگرگونی جامعه را دارد؟

مارکس و انگلس در بیانیه کمونیستی که پیش‌نویس آن را در سال ۱۸۴۷ با عنوان برنامه انجمن کمونیستها، اولین حزب انقلابی کارگران، تهیه کردند به این سوال چنین پاسخ دادند: «امروز از میان همه طبقاتی که رو در روی سرمایه‌داران ایستاده‌اند، تنها طبقه کارگر یک طبقه واقع‌انقلابی است.

راه درخشان

طبقه کارگر در شرایطی به سر می‌برد که وی را به سوی مقاومت دسته جمعی علیه حملات کارفرمایان رانده، به وی اجازه می‌دهد بر رقابت‌ها و دو دستگی هائی که نظام سرمایه‌داری دامن زده فاتق آید. کارگران با به دست آوردن این تجربه می‌توانند به مثابه یک طبقه، تفکر جمعی را بیاموزند و سیاسی عمل کنند.

هیچ طبقه دیگری در جامعه قادر نیست این نقش انقلابی را به عهده گیرد.

خرده بورژوازی یا طبقه متوسط که برخی اقشار استثمار شده و تولیدکننده مانند کشاورزان کارگر را در بر می‌گیرد دارای تملک ناچیزی هستند و لذا همواره در معرض توهمندی محافظه کارانه تبدیل شدن به مالکان مستقل بزرگتر قرار دارند.

کشاورزان، به مثابه خرده مالکان، نمی‌توانند نوعی جریان سیاسی که مستقل از دو طبقه اصلی باشد به وجود آورند. آنان یا سرانجام به سوی طبقه کارگر جلب می‌شوند یا از طبقه سرمایه‌دار، پیروی می‌کنند.

پیشنهاد طبقه کارگر از منافع کشاورزان کارگر دفاع می‌کند تا تولیدکنندگان استثمار شده را متّحد کند. مارکس و انگلس خاطرنشان می‌کنند که «کمونیست‌ها طی مبارزات گسترده اجتماعی نمایندگی دفاع از منافع کل جنبش را بر عهده می‌گیرند».

سوسیالیسم را نمی‌توان به طبقه کارگر تحمیل کرد. بیانیه کمونیست تأکید می‌کند: «کمونیست‌ها هیچ‌گونه منافعی جدا از کل منافع طبقه کارگر ندارند. آنان هیچ اصول فرقه‌گرایانه‌ای از خود برای قالب‌ریزی و شکل دادن جنبش طبقه کارگر تعیین نمی‌کنند. شعار اصلی آنها دفاع از منافع مشترک تمامی طبقه کارگر، صرف نظر از ملیّت‌هاست.»

پیشنهاد راه درخشان که بود؟

یک رهبری کمونیست می‌تواند اتحاد رزمجویانه کارگران و کشاورزان را سازمان دهد تا برای خلع ید از حاکمان سرمایه‌دار بسیج شوند و راه سوسیالیسم را در پیش گیرند. این روندی است که حزب بلشویک تحت رهبری و - ای - لینین در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه دنبال کرد. این همان راه انقلاب کوباست. انقلابی که با شرکت میلیون‌ها نفر از زحمتکشان به ثمر رسید.

رهبری گروه باکوینین از سوی دیگر با «وکلای جوان، پزشکان و کسانی بود که بیشتر اهل حرف بودند». همه آنها که با طبقه کارگر در سنتیز بودند. این نکته را انگلیس در نامه‌ای به یکی از معاصران خود خاطرنشان کرد. این عناصر طبقه متوسط براین اعتقاد بودند که آنها هستند که با ایستی انقلاب را رهبری کنند نه کارگران.

با وجود این، عوام فربی دولت سنتیزانه به ظاهر تندروانه باکوینین توانست در میان عده‌ای از زحمتکشان پیروانی بیابد. بیشترین حمایت از وی از جانب اسپانیا، ایتالیا و جنوب فرانسه بود. یعنی آن بخش‌هایی از اروپا که سرمایه‌درای هنوز توسعه نیافریده بود و لذا از نظر اقتصادی به شدت عقب‌مانده بودند. صنعت توسعه نیافرته به شکل کارگاه‌های کوچکی وجود داشت که اکثر کارگران آنها با تضادهای طبقاتی آشنا بودند. بیشتر این کارگران همان دهقانان از زمین رانده شده‌ای بودند که به تازگی از دهکده‌های دورافتاده مهاجرت کرده بودند.

اتحادیه باکوینین در بریتانیا تقریباً هیچ پشتیبانی نیافت. چراکه کارگران بیشتر در کارخانه‌ها مرکز بودند و در مبارزه طبقاتی تجربیات فراوانی داشتند. انجمن بین‌المللی زحمتکشان^۱ در آنجا بسیار قدرتمندتر بود.

می‌کردند تهدید به اعمال خشونت می‌کرد. باکوینین « آین نادانی را موضعه می‌کند »، وی جوانان را به ترک تحصیل علوم جدید می‌خواند و از آنها فرامی‌خواهد دانشگاه‌هارا رها کنند تا از اصول جزئی این به اصطلاح نظریه‌پرداز پیروی کنند. باکوینین از جامعه دهقانان عقب‌افتداده روسیه آن زمان تجلیل کرد. وی « راهزنان و دهقانان را به شورش فراخواند ». اما برنامه وی همانقدر ضد دهقانی بود که ضد کارگری. به عنوان مثال انجمن پیشنهاد از بین بردن حق ارث را داد که در نتیجه آن خانواده‌های دهقانان را به سوی از دست دادن زمین‌هایشان می‌راند.

مارکس و انگلیس به شدت اعمال زور جهت تحمیل سیاست‌ها به زحمتکشان را محکوم می‌کردند. آنها می‌گفتند به جای اینگونه اعمال، یک حکومت کارگری باید برای انتقال از مالکیت خصوصی زمین به مالکیت همگانی « چنان اقداماتی انجام دهد که یک دهقان با انگیزه‌های اقتصادی و بارغشت، لزوم آن را درک کرده و به آن رو آورد ».

مارکس و انگلیس گزارش دادند: طرفداران باکوینین علاوه بر اینها برای تحمیل بیگاری و غذاخوری و خوابگاه همگانی اجباری و یک رشته قوانین پر طول و تفصیل برای تحصیلات، ساعات کار، تغذیه کودکان و غیره فراخوان صادر کردند.

کدام مرجع، مجری این احکام دیوان سالارانه می‌شد؟ باکوینین و اطرافیان نزدیکش که به نام « کمیته‌ها » معروف بودند. باکوینین می‌گوید:

اتحادیه مزبور در سال ۱۹۶۸ به بین‌الملل [اوّل] پیوست و در آنجا به صورت یک دسته‌بندی مخفی شروع به فعالیت کرد. رهبری مارکسیست پس از آن چند سال علیه طرفداران باکوینین و ترفندهای مخرب آنها به مبارزه سیاسی دست زد.

سرانجام در کنگره بین‌الملل در سال ۱۸۷۲ که در « هاگ »^۱ برگزار شد، طرفداران باکوینین از سازمان اخراج شدند. انگلیس در این کنگره گزارش مستندی دال بر سرشت و عملکرد ضدکارگری این اتحادیه ارائه داد. مارکس و انگلیس یک سال بعد در جزوی ای به نام « اتحاد انجمن دموکراتی سوسیالیستی و انجمن بین‌المللی ذمتوکشان » این گزارش را به شکل جامع‌تری ارائه دادند.

انگلیس در گزارش خود چنین می‌گوید:

« طرفداران باکوینین از سوئی علیه خود کامگی موضعه می‌کنند و از سوئی دیگر در یک جامعه مخفی همراه با یک سازمان سلسله مراتبی و تحت رهبری کاملاً دیکتاتور منشاءه متشکل می‌گردند ». در یکی از استناد مخفی انجمن چنین آمده است: انقلاب اروپا باید توسط ستاد ارتض انتقلابی متشکل از ۱۰۰ عضو انجمن به پیش رود. این اعضاء به مثابه نمایندگان استثمار شدگان‌اند. انگلیس اشاره می‌کند: « باکوینین توده‌های زحمتکش را به سان‌گله‌ای از گوسفندان می‌پندارد که کورکورانه از چند رهبر برگزیده پیروی می‌کنند. طرفداران باکوینین که خود را « انتقام‌گیرندگان خلق » می‌نامیدند، ترور منظم نمایندگان دولت را توصیه می‌کردند. این انجمن انقلابیونی را که از قبول اصول جزئی و رهبری وی سرپیچی

راه درخشنان

« هدف این قوانین این است که هرکس تا بیشترین حد ممکن تولید کرده و تا کمترین حد ممکن مصرف کند ». مارکس و انگلს در گزارش خود به بین‌الملل، این ستاریوی دهشتناک جامعه منظم گوسفندان مطیع را چنین جمع‌بندی کردند: « چه سرمتشق زیبائی از کمونیسم سربازخانه‌وار ! در اینجا همه چیز داری: خوردن اشتراکی و خوابیدن اشتراکی ، کارشناسان و اداراتی که تحصیلات ، تولید ، مصرف و در یک کلمه همه فعالیت‌های اجتماعی را نظم می‌دهند . و تاج سر همه ، « کمیته‌ها » به مثابه « کارگران برتر » که برای همه ناشناس و گمنام‌اند ». مارکس و انگلس انجمن بین‌المللی دمکراسی سوسیالیستی را یک فرقه ارتقاضی نامیدند.

امروز راه درخشنان در پرو نظرگاه مشابه‌ای را ارائه می‌دهد . همانند تشکیلات باکوین ، آنها نیز یک گروه نماینده اقتدار میانی هستند، به رهبری دسته‌ای از روشنفکران به گرد رهبرشان آبیمال گازمن که با لقب « صدرگازمن » از اوی تجلیل شده است.

در حالی که باکوین از لفاظی‌های آثارشیستی استفاده می‌کرد ، راه درخشنان از لفاظی‌های استالینیستی سود می‌برد که از رژیم دیوانسالاران محتاز چین به رهبری مائو به عاریت گرفته است . اما هر دو آنها در تنفر نسبت به طبقه کارگر شریک‌اند . راه درخشنان نیز مانند سلف سیاسی خود برای جلب اقتدار مستأصل جامعه که سرمایه‌داری آنها را به فقر نشانده از شعارهای پر آب و تاب استفاده کرده و بیش از همه به آنهایی متولّ می‌شوند که از کمترین تجربه سیاسی برخوردارند . این گروه نیز از مبارزه‌های واقعی کارگری که در جریان است ابا دارد و جنبش طبقه کارگر

پیشانگ راه درخشنان که بود ؟

را مورد حمله قرار می‌دهد . همچنین تحت نام سوسیالیسم در پی تحمیل سیاست‌های ارتقاضی به کارگران و کشاورزان است .

امروز مبارزین طبقه کارگر برای رویاروئی با موانع سیاسی‌ای که راه درخشنان به وجود آورده، می‌توانند با مطالعه نظرات انقلابی مارکس و انگلس که در بیانیه کمونیست آمده و درسهایی که آنها از مبارزه علیه باکوین گرفته‌اند بهره جویند .

سازمانی است تماماً خارج از جنبش کارگری. مقاله، راه درخشنان را از بن ارتقایی، ضد طبقه کارگر و شوونیستی می‌داند که در پی منفعل کردن یا در هم کوبیدن طبقه کارگر است و عملیات تروریستی خود را در این راستا ادامه می‌دهد. اما آیا واژه مناسب برای چنین سازمانی «فاشیست»^۱ نیست؟ آیا مبارزه تروتسکی علیه جریانات گوناگون فاشیست در اروپا که بیشترشان از الفاظ سوسیالیستی استفاده می‌کردند مثال بهتری نیست؟ من در حیرتم چرا هفته‌نامه میلیتانت از به کاربردن عنوان فاشیست برای تشریح راه درخشنان ابا دارد؟

جي. آر آکلند - زلاندنو
با خواندن مقاله مارتین کوپل با عنوان «پیشاهمگ راه درخشنان پرو» از شباهت‌های استالینیسم و باکونینیسم یک خوردم. تأکید بر حاکمیت گروه نخبگان، اتکا به اقشار میانی و گروههای صاحب امتیاز مشابه به جای کارگران و دهقانان، حاکمیت استبداد سربازخانه‌ای، الزام اطاعت کورکورانه در همه امور، تکیه بر اعمال خشونت به جای بحث و اقناع و عمل توده‌ای، جایگزین کردن علم با نظرات شبه علمی که بر اساس نظریات تخیلی رهبران (مانند لیسنکوئیسم)^۲ قرار دارند، همه به طرز خوفناکی به یکدیگر شبیه‌اند.

آیا تا کنون مطالعه‌ای در مقایسه اقتصادی، فرهنگی و تاریخی رشته‌های استالینیسم و باکونینیسم انجام شده؟ من نمی‌گویم استالین آنارشیست بود. اما امکان دارد وی تحت تأثیر همان عواملی قرار گرفته

1- Fascist .

2- Lysenkoism .

استالینیسم و پل پوت

یک مباحثه

دو فامه به نشریه «میلیتانت»^۱

من مقالاتی را که در مورد شرایط موجود در پرو و ماهیت سازمان راه درخشنان نوشته شده و در یکی از شماره‌های اخیر هفته‌نامه میلیتانت آمده بسیار جالب و آموزنده یافتم. فرقه‌ای استالینیستی در این کشور وجود دارد که در حمایت از رهبر دربند راه درخشنان، آبیمال گازمن، فعالیت می‌کند. تصور من این است که شکست انقلاب نیکاراگوئه عامل اصلی گسترش دامنه نفوذ راه درخشنان در سطح جهانی است.

اما نکته‌ای در مقاله‌ها بود که مرا متحیر کرد و آن مقایسه این جریان با باکونینیسم است. درک من از موضوع این است که مبارزه مارکس. با باکونین مبارزه‌ای بود علیه جریانی در درون جنبش کارگری؛ اگر چه گرایش به باکونین در کشورهایی پدید آمد که طبقه کارگر ضعیفترین طبقه اجتماعی بود. این واقعیت، چگونگی موضع‌گیری مارکس را تعیین کرد. در حالی که، همانطور که یکی از مقالات توضیح داد، راه درخشنان

1- Militant .

چه در مسکو باشد یا پکن یا هر جای دیگر. بعدها در یوگسلاوی، چین، ویتنام و جاهای دیگر زحمتکشان در صفوف میلیونی خود انقلابهای اجتماعی عمیقی را به پیش راندند. آنها حکومت سرمایه‌داری را سرنگون کرده و حکومت‌های کارگران و دهقانان را تشکیل داده و دولت‌های کارگری را تأسیس نمودند. دستاوردهای اجتماعی شامل حاکمیت ملی، مبارزه توده‌ای با بیسادی، اصلاحات ارضی و ملی کردن صنایع به نفع زحمتکشان بود.

علی‌رغم نقش ضد انقلابی‌ای که توسط نیروهای استالینیستی در رهبری این جنبش‌ها بازی شد کارگران و کشاورزان توانستند به این پیشرفت‌ها دست یابند. انقلابیون به حمایت کامل از جنبش‌های آزادیخواهانه مانند میهن‌پرستان یوگسلاوی و جبهه آزادیبخش ملی ویتنام برخاستند.

رهبری استالینیستی دولت‌های جدید در این کشورها باعث انحطاط شدید این دولت‌های کارگری شد. در حالی که اقشار دیوانسالار حاکم به تدریج نیروی محرك انقلاب کارگران و کشاورزان را به بند می‌کشیدند، این دولتهای کارگری بیشتر و بیشتر به انحطاط کشیده می‌شدند. مثالی از نتایج این روند، جنگ کنونی در یوگسلاوی سابق است که بین دار و دسته‌های رقیب دیوانسالار در جریان است. در حالی که همه نقابهای کمونیسم را از چهره برداشتند، در پی تجزیه جمهوری‌های مختلف یوگسلاوی و ادغام آنها در نظام بازار سرمایه‌داری جهانی هستند.

استالینیسم با ظهور راه درخشناد پر از ارتباط تنگاتنگ دارد. سلطه آن جریان ضد انقلابی برای بیش از نیم قرن جنبش بین‌المللی کارگری را

باشد که باکونین را تحت تأثیر قرار داده بود. عجیب است که تروتسکی در کتاب خود «انقلابی که به آن خیانت شد»، هرگز به این فکر نیافتد. اکنون نیاز به تحلیل عمیق‌تری از پدیده استالینیسم داریم. هم از این جهت که از تکرار آن اجتناب شود و هم برای پاسخ دادن به استدلال‌های آنهائی که ادعا می‌کنند استالینیسم سرنوشت طبیعی هرکشوری است که سوسیالیست یا کمونیست شود.

یک زندانی، بیکن، نیویورک

پاسخ هارتین کوپل

خواننده‌ای در بیکن نیویورک و دیگری در آکلند زلاند نو سوالاتی در مورد ماهیت سازمان راه درخشناد در پرو طرح کردند. پیش از هر چیز خوب است به دو سوال مشترک پاسخ داده شود: آیا راه درخشناد گروهی استالینیستی است که یک جنبش آزادیبخش ملی را رهبری می‌کند؟ آیا به دست‌گیری قدرت توسط این سازمان چریکی منجر به سقوط سرمایه‌داری در آن کشور خواهد شد و برای کارگران و کشاورزان قدمی هرچند کوچک به جلو خواهد بود؟

استالینیسم در اواخر دهه بیست و در طی دهه سی ظهور کرد، همان زمان که قشری ممتاز از طبقه متوسط در اتحاد شوروی قدرت سیاسی را از کارگران و کشاورزانی که حکومت سرمایه‌داری را در ۱۹۱۷ سرنگون کرده و انقلاب سوسیالیستی را آغاز نموده بودند، ریود. استالینیسم به سادگی، گونه‌ای توجیه سیاسی برای برقراری قدرت و امتیازات یک طبقه اجتماعی موروثی و دیوانسالار است، اما به حساب طبقه کارگر. حال

تضییف کرد. این میراث استالینیستی و انزوای انقلابیون و کمونیست‌ها که از سوی نیروهای استالینیست تحمیل شد، به گروه‌های ارتقای اجتماعی مانند سندرو لومینزو میدان داد تا رشد کنند.

راه درخشنان قطعاً خصلت و مبنای استالینیستی دارد. احزاب استالینیستی و راه درخشنان، با تشابه رهبری قشر میانی و نظرگاه همسانی که تخاصم با منافع زحمتکشان مشخصه بارز آن است، ویژگی‌های مشترک فراوانی دارند. در واقع جنایات سندرو علیه طبقه کارگر، از نظر کیفی، بدتر از جنایات مرتکب شده توسط رژیم ژوزف استالین در اتحاد شوروی نیستند.

اما زدن برچسب استالینیستی روی راه درخشنان ماهیت آن را کاملاً توضیح نمی‌دهد. در طی یک قرن گذشته، جنبش‌های سیاسی قشر میانی متفاوتی شکل گرفته که هر کدام به نوعی با نظرات از پیش تعیین شده خاص خود و با ارائه « راه حل‌هایی » سعی در فشردن حلقوم زحمتکشان نموده‌اند. آنارشیسم باکونین، استالینیسم، سندرو لومینزو و بقیه وجه تشابه بسیار دارند. اما لازم است که آنها را با در نظر گرفتن ویژگی‌های خاص، منشأ تحول‌شان شناخت.

فاشیسم نیز شکلی از سیاست‌های قشر میانی است. در حقیقت استالینیسم و فاشیسم آن طور که تروتسکی در کتاب خود، « انقلابی که به آن خیانت شد »، می‌گوید « علی‌رغم تفاوت عمیق در خاستگاه اجتماعی، پدیده‌های قرینه‌اند و تشابه فراوانی در بسیاری از خصوصیات آنها وجود دارد ». اما برخلاف پدیده استالینیسم یا راه درخشنان، جنبش‌های فاشیستی توده‌ای در دوره‌های خاص مستقیماً توسط سرمایه‌داری بزرگ

پشتیبانی و حمایت مالی می‌شوند تا در دوران بحران‌های عمیق اجتماعی راهی برای ابقاء حاکمیت سرمایه‌داری گشوده شود. می‌توان با نظری به سابقه راه درخشنان در مورد وی قضاوت کرد.

این سازمان در مقام رهبری مبارزه آزادی‌بخش و یا جنبش طبقه کارگر نیست. این سازمان در پی درهم کوبی طبقه کارگر در جریان مبارزه برای کسب قدرت است. پیروزی سندرو لومینزو حتی قدمی کوچک به سوی پیروزی زحمتکشان نیست و انقلابیون از پیروزی این سازمان حمایت نمی‌کنند.

نمونه‌ای مشابه سندرو لومینزو وجود دارد که واقعاً به قدرت رسید. رژیم جنایتکار خمر سرخ به رهبری پل پوت که از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ در کامبوج حکومت کرد. خمر سرخ، مانند راه درخشنان، ارتشی دهقانی بوده و هنوز و هنوز که هست توسط گروهی از حرفة‌ای‌های طبقه متوسط که در مدرسه استالینیسم تعلیم دیده‌اند رهبری می‌گردد. مشی سیاسی، آن ارزش بازنگری دارد.

در ۱۷ آوریل ۱۹۷۵ پس از سقوط رژیم آمریکایی لول‌نول، چریک‌ها پیروزمندانه پنومپن، پایتخت کامبوج را فتح کردند. وقتی نیروهای خمر سرخ فرمان تخلیه فوری شهر را صادر کردند، حال و هوای عمومی مردم که سرگرم برپا کردن جشن و سرور پیروزی بودند به سرعت فروکش کرد.

سیدنی اسکانبرگ که یک روزنامه‌نگار آمریکایی است، صحنه ورود نیروهای خمر سرخ به شهرها را اینگونه گزارش می‌نماید: « آنها با استفاده از بلندگو، یا تنها با تکان دادن اسلحه و فریاد

خودکفایی غذایی و جمع آوری مازاد محصول کشاورزی جهت فروش در بازار جهانی، این در حالی بود که حاکمان بر مبنای یک سلسله مراتب تعریف نشده امتیازات مادی خود را ثبیت کردند. ریچارد دومن خبرنگار ملاقات خود را با پل پوت در قصر شاهانه دولت مستعمراتی فرانسه تشریح نموده است. او از دیدن «خدمتکاران کت سفید» پل پوت در حیرت مانده بود. تشکیلات مرموز و مخفی که منتخب مردم و پاسخگوی نیاز زحمتکشان مملکت نبود، فقط با نام «آنکار»^۱ یعنی «سازمان» شناخته می شد.

خمر سرخ لجام حملات میهن پرستانه افراطی علیه اقلیت های ملی را گسیخت و هزاران نفر را قتل عام کرد. بخصوص مهاجران و تنانی را مستمسک قرار داد. این رژیم در سطح بین المللی با ایجاد احساس کاذب هراس و عدم اعتماد به یگانه در مردم علیه ویتنام همسایه به مبارزه پرداخت. ویتنام، کشوری که زحمتکشان آن ارتش امپریالیستی واشنگتن را شکست داده و انقلابی سوسیالیستی را به پیش می راندند. این نظرگاه ارتقای، دولت پل پوت را به سوی پیوند هرچه نزدیکتر با امپریالیسم سوق داد. پس از سرنگونی پل پوت توسط نیروهای ناراضی کامبوج و نیروهای نظام ویتنام در سال ۱۹۷۹، کاخ سفید که هنوز در پی متروی کردن ویتنام انقلابی بود از پیشنهاد عضویت خمر سرخ در سازمان ملل به نمایندگی از کامبوج علیه دولت جدید پنوم پن حمایت کرد.

خمر سرخ به یک حکومت کارگران و کشاورزان نیانجامید تا چه رسد

زدن به خیابانها هجوم آورده و با تحکم مردم را از خانه هاشان بیرون انداختند. در ابتدا فکر کردیم این تنها شامل ثروتمندان است که در ویلا ها زندگی می کنند. بعد به سرعت متوجه شدیم که همه را در بر می گیرد ».

او می نویسد :

« در پنوم پن ناگهان دو میلیون نفر به بیرون شهر نقل مکان کردنده همگی در سکوتی گنج. حتی بیمارستانها که پر از زخمی بودند نیز کاملاً تخلیه شدند.

حاکمان جدید به جمعیت شهرنشین انگ « غیر تولیدی » زده و آنها را متفرق کرده، به سوی مناطق روستائی راندند. در حالی که کارگران را با اعمال زور مجبور به کار کشاورزی می کردند. رژیم دوازده ساعت کار در روز را مرسوم کرد و کارکودکان را همگانی نمود.

خمر سرخ عملأ بیمارستانها را تعطیل نمود و نظام درمان و بهداشت را برچید. ادارات پست و تلفن را تعطیل و سیستم گردش پول را ملغی نمود. از جهالت و عقب ماندگی تجلیل کرد. رهبرانی که خود در پاریس تحصیل کرده بودند، بیشتر مراکز تحصیلی عمومی را از بین بردن، کتابخانه ها را بستند و از انتشار روزنامه ها و کتاب ها جلوگیری کردند.

آنها در مناطق روستائی از دهقانان فقیر خلع ید کردند و هزاران نفر را از خانه هایشان به اردوگاه های نظامی راندند. توزیع غذا موقوف و « تغذیه اشتراکی » تحمیل شد.

هدف رژیم خمر سرخ به حداقل رساندن مصرف و به حداقل رساندن بهره کشی از کارگران بود. استراتژی مورد نظر عبارت بود از رسیدن به

به دولت کارگری . با این که دولت اموال سرمایه‌داران را مصادره کرد،
زحمتکشان بهره‌ای از این ملی‌کردن‌ها نبردند. هیچ حرکت مترقی در
عملکرد رژیم پولپوت وجود نداشت . رژیمی که پیش از سقوط ، بیش از
یک میلیون نفر را قتل عام کرد .

راه درخسان نیز مانند خمرسخ دشمن بی‌رحم کارگران و کشاورزان
است . زحمتکشان پرو ، با استفاده از تجربه مبارزاتی خود می‌تواند یک
رهبری کمونیستی را پایه‌ریزی کنند . در آن کشور نیز مانند کامبوج و سایر
نقاط جهان ، تغییر انقلابی تنها آن زمان به وقوع خواهد پیوست که طبقه
کارگر در اتحاد با کشاورزان خردپا بتواند نشان خود را برآنچه در کشور
می‌گذرد بگذارد و جامعه را به پیش براند .